

دلیل دوم)

منتقی الاصول می نویسد:

«ان الأمر لما كان بداعی جعل ما يمكن ان يكون داعيا لزم ان يقتصر في تعلقه بمن لا يكون في نفسه داع خارجي غير الأمر للفعل، فان من يكون في نفسه داع في نفسه لتحقق الفعل قبل الأمر يمتنع عقلا تعلق الأمر به و توجه البعث نحوه للغويته بعد كونه منبعثا، أو في مقام الانبعاث، فلا معنى لأمره بداعی جعل ما يمكن ان يكون داعيا بعد تحقق الداعی الفعلي للعمل عنده. و عليه، فالأمر انما يصح في مورد لا يكون للمكلف داع آخر غير الأمر و لم يكن للمكلف في مقام الإتيان بالعمل بدون الأمر.

و التقريب بهذا المقدار لا تثبت به التعبدية، إذ غاية ما يثبت عدم صحة تعلق التكليف بمن له داع غير الأمر للفعل و انه انما يصح في المورد الذي لا يكون للمكلف أي داع و محرك نحو الفعل. و هذا لا يقتضي التعبدية كما لا يخفى، فلا بد من تميمه بان يقال: انه حيث يعلم بان التكاليف مطلقة و لا تختص بطائفة من المكلفين دون غيرهم، بل تشمل الجميع، و حيث ان شمولها للبعث ممتنع في ذاته لتحقق الدواعی النفسية للفعل عندهم، فشمولها لهم يقتضي ان يكون مفاد الأمر هو الإتيان بالفعل لا عن هذه الدواعی، بل بداعی الأمر فيرتفع عن اللغوية و تثبت به العبادية.»^۱

توضیح :

۱. چون غرض مولا از امر کردن آن است که «امکان ایجاد شدن انگیزه» را فراهم آورد [ایجاد آنچه ممکن است انگیزه باشد]، پس باید به کسی امر کند که انگیزه ندارد.
۲. چراکه کسی که خودش انگیزه دارد را نمی تواند دارای انگیزه کرد (بعث کسی که منبعث است)
۳. اما این مقدار تعبدی بودن را درست نمی کند (چراکه این برهان صرفا می گوید که کسانی که انگیزه دارند، امر ندارند ولی نمی گوید آنها هم امر تعبدی دارند)
۴. پس به آن اضافه می کنیم: از بیرون می دانیم که تکالیف مختص گروهی خاص نیست و شامل همه می شود و از طرفی نمی تواند شامل کسانی که انگیزه دیگر دارند شود، پس آنها هم باید انگیزه های شخصی را کنار بگذارند.

ایشان خود پاسخ می دهد:

«ان تعلق الأمر بجميع المكلفين مسلم لا ينكر، إلا انه لا يمتنع ان يختلف مفاده باختلاف المكلفين، فيكون مفاده الداعوية الفعلية و البعث الفعلي بالنسبة إلى من لا داعی له نحو الفعل، و يكون مفاده الداعوية الشأنية بالنسبة إلى

۱. منتقی الاصول ؛ ج ۱ ؛ ص ۴۶۴



من له داع آخر غير الأمر، فيكون الأمر متعلقاً به بداعي جعل الداعي على تقدير عدم الداعي الآخر أو عدم الانبعاث عنه. وهذا التعليق مصحح للأمر و لا تتوقف صحته و رفع لغويته على عدم الداعي الخارجي، لأن الغرض انه جعل للداعوية بنحو التعليق. و صدق الشرطية لا يتوقف على صدق طرفيها. فلاحظ.

و بالجملة: لا مانع من الالتزام باختلاف نحو تعلق الأمر بالمكلفين أجمع إذ لا دليل على خلافه.^١

توضيح :

١. اینکه امر به همه مردم و طوایف تعلق گرفته مسلم است ولی ممکن است مفاد آن نسبت به طوایف مختلف فرق کند.

٢. مثلاً نسبت به کسانی که داعی ندارند، داعییت فعلیه دارد و نسبت به کسانی که داعی دارند، داعییت شأنیه دارد. (یعنی امر چنین جعل شده است: امر داعی است برای همه اگر داعی دیگری ندارند)

٣. پس حکم شرعی به نحو قضیه شرطیه انشاء شده است یعنی شارع گفته: «اگر داعی نداری افعَل» و لذا در مقام انشاء امر به دارندگان داعی متوجه است ولی در حق آنها فعلی نمی شود و لذا اگر آنها عمل را بدون قصد امتثال امر به جای آورند، عقاب ندارند چراکه اصلاً امر در حق آنها فعلیت نداشته است. پس استدلال شما نمی تواند تبعیدی بودن را در حق همگان ثابت کند.

ما می گوئیم :

می توان از دلیل دوم - علاوه بر آنچه خواندیم - با اتکا به مبنای دوم در باب خطابات قانونیه پاسخ گفت به اینکه لازم نیست همه مأمورین، قدرت بر اتیان داشته باشند بلکه همانطور که خطاب اگر به نحو قانونی باشد، عاجزین را شامل می شود، شامل انبعاث یافته گان هم می شود.

١. منتقى الأصول؛ ج ١؛ ص ٤٤٤



دلیل سوم

مرحوم نائینی به این دلیل اشاره می کند و از آن پاسخ می دهد:

«قوله تعالی «و ما أمروا إلّا لیعبدوا الله مخلصین له الدین» الآیة حیث استدل بها علی عبادیة جمیع أوامر الله تبارک و تعالی خرج ما خرج فیبقی الباقي تحت العموم (و فیہ أولاً) ان هذا المعنی مستلزم لتخصیص الأكثر فان الواجبات الشرعیة الا قلیلاً منها توصلیات فیکشف لزوم تخصیص الأكثر عن عدم إرادة هذا المعنی من الآیة إجمالاً (و ثانیاً) ان مفاد الآیة بقرینة سابقتها و هو قوله عزّ و جل «لم یکن الذین کفروا و المشرکین منفکین حتی تأتیهم البینة إلخ» هو ان المؤمنین فی مقام العبادة لم یؤمروا إلّا بعبادة الله دون غیره لا ان کل امر ورد فی الشرع فهو عبادی فالآیة فی مقام بیان تعین المعبود و قصر العبادة علیه لا فی مقام بیان حال الأوامر و انها عبادیة فالآیة أجنبية عن هذا المقام قطعاً.»^۱

توضیح :

۱. آیه می فرماید که امر به خاطر اخلاص است.
 ۲. جواب به این دلیل آن است که اکثر واجبات توصلی هستند و چون اگر آیه چنین معنی دهد، تخصیص اکثر لازم می آید، در نتیجه باید آیه را به گونه ای دیگر معنی کنیم.
 ۳. با توجه به آیه قبل می توان گفت این آیه می فرماید مؤمنین در مقام عبادت امر نشده اند مگر اینکه عبادت کنند خدا را به اخلاص (یعنی آیه می گوید عبادت باید فقط برای خدا باشد)
- ما می گوئیم :

(۱) مرحوم میرزای شیرازی، به طور مفصل به این آیه و طریقه استدلال به آن و جواب از آن پرداخته است.

دلیل چهارم) آیه شریفه «اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم»

مرحوم میرزای شیرازی این استدلال را چنین مطرح می کند:

«وجه الدلالة: أنه تدلّ علی وجوب إطاعة الله - سبحانه و تعالی - و هی لا تكون إلّا بالإتیان بما أمر به بقصد القربة، فیکون المراد وجوب الإتیان بما أمر به بقصد القربة، و لیس هذا الأمر کسائر الأوامر التي تسقط عن المکلف بالإتیان بفرد واحد من المأمور به، كما فی الأمر بالضرب الساقط بإيجاده فی ضمن فرد منه بحیث لا یقتضی وجوب ایجاد جمیع الأفراد، بل هذا الأمر - نظیر قول القائل: أذّ الدین، أو أذّ الأمانة، و نظراءهما - ظاهر فی إرادة الطبیعة بجمیع

۱. أجود التقریرات؛ ج ۱؛ ص ۱۱۴

۲. تقریرات مجدد شیرازی، ج ۲ ص ۳۴۱



افرادها»^۱

توضیح :

۱. آیه دلالت می کند بر اینکه خدا را باید اطاعت کرد و اطاعت خدا جز با اتیان عمل با قصد قربت ممکن نیست.

۲. امر به اطاعت به یک اطاعت ساقط نمی شود (مثل امر به حزب) بلکه مثل امر به ادای دین است که ظهورش در آن است که باید همه افراد طبیعت را اتیان کرد.

مرحوم میرزای شیرازی خود از این استدلال پاسخ می دهند:

«و قد أجيب عن الاستدلال بها بأن الإطاعة تطلق على معينين:

أحدهما الإتيان بالفعل على وجه الامتثال، كما حملها عليه المستدلّ، والآخر مجرد عدم المعصية، والمتعينين منهما هنا هو الأخير خاصة، إذ إرادة الأوّل مستلزمة لكون قصد الامتثال معتبراً في إطاعة الرسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَالأئمة عليهم السلام كما تقتضيه قاعدة العطف، و هو فاسد بالإجماع.

لا يقال: إن إطاعتهم عين إطاعة الله تعالى فلا ضير في اعتبار قصد الامتثال فيها من هذه الجهة. لأن ذلك مدفوع بتكرار الأمر، فإن الظاهر منه تكرار الأمر به أيضاً، فيكون المراد بإطاعة الرسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَالأئمة عليهم السلام و

الأئمة - عليهم السلام - إطاعة ما أمرهم عليهم السلام أنفسهم قبال ما أمر به الله تعالى.»^۲

توضیح :

۱. اطاعات دارای دو معنی است:

۲. یکی: آنکه عمل را با قصد امتثال به جای آوردن، دوم: مجرد عدم معصیت.

۳. و در اینجا مراد دومی است چراکه سیاق آیه واحد است و اگر مراد از اطاعت خدا، معنای اول است، مراد از اطاعت ائمه و پیامبر هم باید همین باشد در حالیکه اوامر آنها اجماعاً، تعبدی نیست.

۴. اگر بگویند اوامر آنها همان اوامر خدا می باشد و در آنها هم قائل به لزوم قصد امتثال می شویم.

۵. می گوئیم: به جهت تکرار «اطيعوا»، در آیه معلوم می شود که مراد اوامری است که ائمه و پیامبر صادر می کنند و آنها غیر از اوامر الهی است.

۱. تقریرات آیه الله المجدد الشیرازی ؛ ج ۲ ؛ ص ۳۵۲

۲. تقریرات آیه الله المجدد الشیرازی ؛ ج ۲ ؛ ص ۳۵۳

